

بررسی امکان جمع بین مبانی معرفتی قرآن و اصول هرمنوتیک فلسفی

سید مصطفی مناقب* - عبدالله محرابی**

چکیده

قرآن به عنوان پیام الهی، وقتی هدایت بخش و سعادت آفرین است که به درستی فهمیده شود و در محور زندگی قرار بگیرد. فهم قرآن، مبانی و زیرساخت‌های اعتقادی خاصی دارد که پذیرفته شده همه فرق اسلامی است و مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: وحيانيت، مبتنی بر عقل و فطرت، معرفت بخشی و واقعی بودن، حکیمانه بودن، هدایتگری، درخور فهم بودن و... که تشکیک در هر یک از این مبانی، اعتبار قرآن را مخدوش می‌کند. مبانی هرمنوتیک فلسفی عبارتند از: محوریت مفسر، دیالکتیک در فهم، اتفافی بودن فهم، غیر روشمند و منطقی‌گریزی فهم، تاریخ‌مندی فهم و نقش اساسی پیش فرض‌ها در به دست آمدن فهم. برونداد این مبانی عبارتند از: بی‌توجهی به اراده مؤلف، نبود معیار برای فهم درست، ناممکن بودن فهم ثابت و عینی، توجیه قرائت‌های مختلف از متن واحد، شکاکیت، نسبیّت و پلورالیسم در فهم. نگارنده در مقاله اعتقاد دارد که اصول و مبانی هرمنوتیک فلسفی با مبانی فهم قرآن در تقابل جدی هستند و امکان جمع بین آن‌ها وجود ندارد. کسانی که تلاش می‌کنند بین مبانی فهم قرآن با هرمنوتیک فلسفی هماهنگی ایجاد کنند، در عمل چاره‌ای جز توجیه و تأویل مبانی قرآن در راستای نتایج هرمنوتیک فلسفی نخواهند داشت.

واژه‌های کلیدی

متن، فهم‌پذیری، تفسیر، هرمنوتیک فلسفی، شکاکیت، نسبیّت، تاریخ‌مندی فهم.

dr.managheb@k.isfpu.ac.ir

mehrab.abdollah@yahoo.com

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور، ایران (مسئول مکاتبات)

** دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی (گرایش قرآن و متون اسلامی)، دانشگاه پیام نور، ایران

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۹

مقدمه

یکی از مباحث مهم کلام جدید که در حوزه اندیشه دینی و فهم دین در جهان غرب مطرح است، بحث هرمنوتیک است. رویکرد فلسفی به هرمنوتیک آن را به یک دانش اثرگذار بر تمام حوزه‌های معرفتی انسان تبدیل کرده است. براساس هرمنوتیک فلسفی، فهم انسان امری پایان‌ناپذیر، سیال، تاریخی و متأثر از پیش‌فرض‌های اوست. لازمه این تفکر این است که انسان امکان دسترسی به واقع را ندارد. فهم او کاشف از واقع نیست. هیچ ملاک و معیاری برای ارزیابی معرفت انسان وجود ندارد. فهم افراد امری نسبی است. برداشت‌های متفاوت از موضوع واحد، همه پذیرفتنی هستند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند؛ بنابراین، فهم امری نسبی و پلورالیسم در فهم (تعدد قرائت‌ها) امری ممکن و معقول است. بنا بر این نظریه، همه معارف بشری از جمله معرفت دینی و وحی الهی که منبع اساسی دین به شمار می‌رود، با چالشی جدی روبه‌رو هستند. درک متعارف از دین بر مبانی ویژه‌ای استوار است که در صورت خدشه‌دار شدن هر یک از آن‌ها، اعتقادات دینی و پایبندی به شریعت، هیچ‌گونه پشتوانه‌ای نخواهند داشت. مهم‌ترین این باورها عبارتند از: متون دینی، وحی الهی. گزاره‌های وحیانی، حاکی از مقصود جدی خدا هستند. معانی الفاظ و معارف وحی، ثابت و عینی‌اند. وظیفه مخاطب، رسیدن به مقصود خداست. فهم مقصود خداوند از کلامش امری ممکن و ضروری است.

براساس هرمنوتیک فلسفی همه این مبانی مخدوش‌اند. گرچه خاستگاه هرمنوتیک فلسفی، جهان غرب است و زمینه‌های شکل‌گیری آن را باید در ماهیت کتب مقدس و کلام مسیحی، تحولات مباحث زبان‌شناختی، نظریه‌های کلام جدید و پیدایش فلسفه‌های غرب که غالباً رویکرد ماتریالیستی و تجربی دارند، جستجو کرد. بعضی از متفکران اسلامی تحت تأثیر این نظریه قرار گرفته‌اند و سعی می‌کنند، متون دینی را بر مبنای آن تفسیر کنند. مجتهد شبستری می‌گوید: «فهم فرا تاریخی از کتاب و سنت، ناصواب است و ما باید با روش

فهم تاریخی، یعنی درک شرایط و واقعیت‌های زمان و مکان و عصر ورود آن‌ها، به این متون نزدیک شویم. محدودیت‌های زبانی، به هیچ‌کس حتی پیامبر(ص) هم اجازه نمی‌دهد که همه چیز را که در همه عصرها می‌توان گفت، او در یک عصر بگوید؛ یعنی هیچ معلم فراتاریخی و فرازمانی نداریم». وی می‌گوید: «اسلام به‌عنوان یک قرائت در درجه اول، از مباحث هرمنوتیک سود می‌جوید که مباحث دانش فهم و تفسیر متن است. براساس این دانش، متون دینی به‌عنوان نمادهای رمزی مانند هر متن دیگر فهم و تفسیر می‌شود» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۲۷۶-۳۶۸). سروش می‌نویسد: عبارات نه آستن که گرسنه معانی‌اند. حکیم آن‌ها را چون دهان‌هایی باز می‌بیند، نه چون شکم‌هایی پر. وی در مورد نقش پیش فرض‌ها در شکل‌گیری فهم می‌گوید: «ادله و پیش فرض‌های یک مدعا، خالق آن مدعا هستند» (سروش، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۲۹۰).

با توجه به نتایجی که هرمنوتیک فلسفی در پی دارد و تأثیری که بر اعتبار و قداست متون دینی و معارف وحیانی گذاشته است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا امکان سازش بین نظریه هرمنوتیک فلسفی و مبانی فهم دین و قرآن ممکن است. آیا همان‌طور که کتب مقدس و کلام مسیحی در مورد شبهات کلام جدید و هرمنوتیک فلسفی موضع انفعالی اتخاذ کرده‌اند، در جهان اسلام نیز باید با آغوش باز به استقبال این اندیشه‌ها رفت و از اصول و مبانی آشکار و عقلائی قرآن صرف‌نظر کرد.

گرچه در نقد هرمنوتیک فلسفی، کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده است؛ اما در خصوص تقابل آن با قرآن و یا امکان جمع بین آن‌ها اثر مستقلی دیده نشده است. برای پاسخ به پرسش فوق، مفهوم و تاریخچه هرمنوتیک، مبانی هرمنوتیک فلسفی، مبانی فهم قرآن و وجوه تقابل بین مبانی هرمنوتیک فلسفی و مبانی فهم قرآن بررسی خواهد شد.

غرض اصلی این نوشته، نقد مبانی و اصول هرمنوتیک فلسفی نیست؛ بلکه بیان این مطلب است که اصول هرمنوتیک فلسفی و نتایج آن‌ها با مبانی فهم قرآن و

است. از طرف دیگر، هرمنوتیک اختصاص به متون دینی ندارد و همه متون اعم از تاریخی، حقوقی، اخلاقی و... را دربرمی‌گیرد (حسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹). بنابراین، مشخصه اصلی هرمنوتیک رمانتیک این است که مفسر وقتی متن را می‌فهمد که فرآیند نخستین و اصلی ذهن مؤلف که منجر به آفرینش متن شده است را بازآفرینی کند و به درک فضای حاکم بر مؤلف، هنگام ایجاد متن احاطه پیدا کند.

شلایر ماخر آشنایی با قواعد دستوری و زبانی را برای فهم متن کافی نمی‌داند؛ بلکه فهم درست را مبتنی بر دو گونه تفسیر می‌داند: الف) تفسیر دستوری، که عملی متکی بر قواعد لفظی و ادبی است. ب) تفسیر روان‌شناختی، که به دنبال درک فردیت مؤلف و ذهنیت اوست و برای درک فردیت مؤلف، باید آن را از خلال سبک او به دست آورد؛ و در مورد اهمیت درک مؤلف و فضای ذهنی او که از طریق سبک بیانی او حاصل می‌شود، می‌گوید: «هدف هرمنوتیک، درک کامل سبک است» (واعظی، ۱۳۸۶: ۹۱). دیلتای (W. Dilthey) هرمنوتیک را از مرزهای فهم متن و گفتار، فراتر برد و آن را به همه بخش‌های علوم انسانی گسترش داد. قلمرو هرمنوتیک دیلتای علاوه بر متن و گفتار، متافیزیک، فلسفه، اخلاق، معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و... را نیز دربرگرفت. اساس نظریه او، دستیابی به مقصود متکلم است. وی می‌گوید: «هدف اصلی هرمنوتیک درک کامل مؤلف است» (علی‌تبار، ۱۳۹۰: ۴۱۶). به‌طورکلی، هرمنوتیک در مرحله کلاسیک و رمانتیک بر محوریت مؤلف و کشف مراد او استوار بود. این نظریه از تفسیر و فهم با دیدگاه کلام سنتی غرب و کلام اسلامی جمع می‌شود و تعارضی بین آن‌ها وجود ندارد. تدوین اصول فقه، علم تفسیر و کلام اسلامی، در راستای فهم شارع مقدس است. بررسی هرمنوتیک مؤلف محور از رسالت این نوشته خارج است.

۲- هرمنوتیک فلسفی

هرمنوتیک در قرن بیستم وارد مرحله جدیدی شد و توجه بسیاری از اندیشمندان حوزه‌های معرفت‌شناسی و

حیثیت هدایتگری متون دینی سازگار نیست و تلاش برای سازگاری بین آن‌ها و پذیرش اصول هرمنوتیک فلسفی، انکار تصریحی و یا تلویحی مبانی فهم دین را به دنبال خواهد داشت. این نکته گفتنی است که بعضی از اصول هرمنوتیک به خودی خود مغایرتی با مبانی فهم قرآن ندارند؛ اما بر مبنای تحلیلی که هرمنوتیک فلسفی از آن‌ها ارائه می‌کند، با فهم قرآن در تعارض هستند.

۱- مفهوم و تاریخچه هرمنوتیک

واژه هرمنوتیک (Hermeneutic) از ریشه یونانی (Hermeneuein) گرفته شده است. این واژه در متون قدیم به معنای تفسیر و تأویل به کار می‌رفت. ریچارد پالمر (R. Palmer) در تعریف هرمنوتیک می‌گوید: «علم هرمنوتیک، مطالعه فهم بویژه وظیفه فهم متون است» (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۳: ۷).

رسالت اولیه هرمنوتیک، تفسیر متون مقدس بود و تا قرن هفدهم میلادی تنها در حوزه دین مسیحیت و برای فهم بخش‌هایی از متون دینی که فهم آن‌ها دشوار بود، کاربرد داشت. هرمنوتیک در این دوره به هرمنوتیک کلاسیک مشهور بود و هدف آن کشف مراد متکلم و پی‌بردن به مقصود خداوند از وحی الهی بود. در واقع این رویکرد از هرمنوتیک، به دنبال درک مراد متکلم و مؤلف محور بود.

شلایر ماخر مرحله دوم هرمنوتیک که معروف به هرمنوتیک مدرن (رمانتیک) است را در قرن هفدهم (۱۷۶۸-۱۸۳۴) (F.D. E. Schleiermache) آغاز کرد. شلایر ماخر به امکان فهم عینی معتقد بود و فرایند فهم اصالت را به مراد مؤلف می‌داد. وی معتقد بود، مخاطب و مفسر باید با اتخاذ شیوه‌های خاص و رعایت قواعد و اصول فهم به دنبال فهم نیت مؤلف باشد (واعظی، ۱۳۸۶: ۹۵). در دیدگاه کلاسیک، اصل بر فهم درست بود و اعمال قواعد هرمنوتیکی و تفسیری ضرورت نداشت، مگر در مواردی که در متن، ابهام وجود داشته باشد؛ اما در مرحله مدرن، اصل بر بدفهمی است و رسالت هرمنوتیک، ارائه قواعدی برای اجتناب از آن

بنابراین باور، فهم سازگاری و تعامل بین پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های مفسر با متن است؛ بنابراین مؤلف و اراده او هیچ نقشی در فهم متن ندارد. زیرا علایق و پیش‌فرض‌های مفسر و تاریخ‌مندی فهم مفسر، مانع درک مقصود مؤلف از خلق اثرش می‌شود. هایدگر هیچ نقشی برای اراده مؤلف در فهم متن قائل نیست و شأن او را در حد سایر مفسران تقلیل می‌دهد.

براساس نظریه هایدگر از هرمنوتیک، فهم امری اتفاقی است و نتیجه پیش‌فرض‌های مفسر است که کنترل شده و جهت‌پذیر نیست و نمی‌توان برای آن روش، منطق و معیاری قرار داد. نتیجه این امور، پذیرش ذهن‌گرایی و نسبت فهم خواهد بود.

هرمنوتیک فلسفی گرچه با هایدگر آغاز شد، اما بسط و تبیین آن، نتیجه اندیشه‌های شاگرد او گادامر است. کتاب حقیقت و روش (۲۰۰۶) گادامر، مهم‌ترین منبع هرمنوتیک فلسفی است. مؤلف در این کتاب ضمن نقد آرای شلایر ماکر و دیلتای به تبیین بنیان هستی‌شناختی تجربه هرمنوتیکی می‌پردازد و اصول هرمنوتیکی خود را بیان می‌کند.

۳- ارزیابی دیدگاه گادامر

اساس هرمنوتیک فلسفی، بر نقد روش و توجه به هستی‌شناسی فهم است و هدف آن کاوش در ماهیت فهم و تبیین شرایط وجودی و عوامل اثرگذار در به‌دست‌آوردن فهم است. هرمنوتیک گادامر با این پرسش اساسی آغاز می‌شود که، چگونه فهم ممکن می‌شود. (یوزف بلایشر، ۱۳۸۹: ۴۵). دیدگاه گادامر در مورد فهم متن عبارت است از:

- فهم، تولید است نه باز تولید: روش متداول عقلاء این است که مفسر در برخورد با متن، در پی بازسازی ذهن مؤلف جهت دستیابی به معنای مدنظر او از خلق اثرش هست؛ اما در نظریه گادامر، فهم باز تولید نیست، بلکه فعالیتی تولیدی است (Gadamer, 2006).

دین‌شناسی را به خود جلب کرد. هرمنوتیک فلسفی را با دو شخصیت معروف آلمانی یعنی مارتین هایدگر (M.Heidegger) و هانس گئورگ گادامر (H.N.Gadamer) می‌شناسند. تا پیش از این، تلاش مفسر در مواجهه با متن، معطوف به فهم مراد مؤلف بود و مفسر سعی می‌کرد با به‌کارگیری قواعد خاص فهم متن، فرآیند فهم را هدایت و مقصود مؤلف را از متن استنباط کند. اما هایدگر به‌عنوان معمار هرمنوتیک فلسفی، شالوده فرآیند فهم را بر هم زد. تلقی هایدگر از فهم با آنچه که قبل از او درباره فهم مفروض بود، کاملاً متفاوت است.

معمولاً اندیشمندان معرفت‌شناسی، فهمیدن را یکی از رفتارهای ممکن انسان می‌دانستند؛ اما در تحلیل هایدگر، فهم نحوه‌ای از بودن دازاین (انسان) است (هایدگر، ۱۳۸۶: ۶۷۰). بنابراین، فهمیدن جنبه‌ای از هستی انسان و مربوط به حوزه هستی‌شناسی، یعنی فلسفه است. هایدگر انسان و به دنبال آن فهم او را امری تاریخ‌مند می‌داند (هایدگر، ۱۳۸۶: ۱۰۲). حیثیت تاریخی ایجاب می‌کند که هر معنایی که انسان درک می‌کند، سازگار با دنیای تاریخی و موقعیت هرمنوتیکی خود او باشد؛ هر انسانی در دنیای تاریخی خویش سیر کند و امکان درک دنیای دیگری را نداشته باشد.

هایدگر فهم را آشکارشدن جهان در هستی انسان می‌داند و می‌گوید: «در جریان فهم، آدمی براساس امکانات و پیش‌فرض‌هایش، خود را به سوی چیزی که با آن مواجه است، به جلو می‌افکند» (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۶۷). براساس این تحلیل، فهم، امری اتفاقی، غیر روش‌مند، منطوق‌گریز و معیارناپذیر خواهد بود. یکی دیگر از مباحث هرمنوتیک هایدگر که توجه فلاسفه بعد از او را جلب کرد، نقش پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های مفسر در شکل‌گیری فهم است.

هایدگر فهم را حاصل پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌های انسان می‌داند و می‌گوید: «بنیان فهم هر چیز ذاتاً از طریق پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت نهاده می‌شود. هرگز فهم بدون پیش‌فرض اتفاق نمی‌افتد» (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۷۲).

دازاین (انسان) همواره پیشاپیش از طریق گشودگی، خود را بر امکانات فرا می‌افکند» (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۶۷). طبیعی است که در چنین وضعیتی، امکان اعمال روش وجود ندارد؛ زیرا در فرایند اعمال روش، قصد، اراده، گزینش روش مطلوب، رعایت ترتیب مراحل و... لازم است، درحالی‌که با واقعه‌دانستن فهم، مجالی برای این امور باقی نمی‌ماند.

البته اینکه بعضی فهم‌ها مانند اختراعات و الهامات ارتكازی و پیش‌بینی‌نشده‌نی هستند و اتفاقی حاصل می‌شوند، انکارپذیر نیست؛ اما اینکه تمام ادراکات انسان غیر روشمند و اتفاقی فرض شود، با فطرت و تجربه بشری در تعارض است. اینکه گادامر توصیه می‌کند که باید به افق متن توجه کرد و باید از متن سؤال کرد و ضروری است پیش‌فرض‌های مفید و مضر را تفکیک کرد، نوعی اعمال روش است.

– کاربردی بودن فهم: گادامر فهم را امری کاربردی می‌داند. گادامر درک هرمنوتیکی را مرکب از سه عنصر می‌داند: فهم، تفسیر و کاربرد. منظور او از کاربردی این است که فهم یک اثر و متن با توجه به موقعیت مفسر و علایق، شرایط و انتظارات فعلی او صورت می‌گیرد (Gadamer, 2006, P. 306). این موقعیت هرمنوتیکی مفسر است که معنا را ایجاد می‌کند؛ بنابراین مفسر آنچه می‌خواهد و به آن علاقه دارد، می‌فهمد. هایدگر نیز فهم را حاصل موقعیت هرمنوتیکی انسان می‌داند؛ او می‌گوید: «بنیان واگشایی (فهم) از طریق پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت، نهاده شده است» (هایدگر، ۱۳۸۶: ۳۷۲). نتیجه کاربردی دانستن فهم این است که، چون موقعیت، علایق، شرایط و انتظارات مفسران متفاوت است و فهم متن دائماً دستخوش تغییر است، پس امکان فهم مشترک و ثابت از متن وجود ندارد. این موضوع در رابطه با متون حقوقی و مذهبی اهمیت بیشتری دارد.

هر شخصی در طول زندگی خود شرایط، موقعیت‌ها و انتظاراتی دارد که سعی می‌کند هستی را مطابق با آنها

(P.296)، یعنی این مفسر است که برای متن معنا ایجاد می‌کند نه مؤلف. وی می‌گوید: «معنای متن نه گاهی، بلکه همیشه اوقات فراتر از مؤلف آن گام بر می‌دارد» (Gadamer, 2006, P. 296). لازمه نظر گادامر این است که متن هیچ‌گونه ارتباطی با مؤلف خود ندارد و اگر مؤلف بعد از خلق متن به آن نظر کند، نمی‌تواند به‌طور کامل مفهوم آن را بفهمد و فهم او از متنی که نوشته است، هیچ اولویتی بر فهم دیگران از همان متن ندارد.

حذف کامل مؤلف و نادیده گرفتن اراده او در فرایند فهم، مخالف با روش عقلا و موجب اخلال در زندگی انسان است. چگونه ممکن است در روابط اجتماعی و امور حقوقی و کیفری، اراده صاحب سخن را نادیده گرفت و تنها به برداشت مخاطب اعتماد کرد.

اینکه مفسر گاهی اوقات متن یا اثر را براساس خواسته خود تأویل می‌کند، امری ممکن بلکه محقق است؛ اما اینکه همه فهم بشر ناشی از تعامل او با متن باشد، به طوری که اراده مؤلف نادیده گرفته شود، معقول نیست. بحث تأویل که در قرآن مطرح است، با تأویل هرمنوتیک تفاوت اساسی دارد. در تأویل هرمنوتیک، مرگ مؤلف اعلام شده است؛ درحالی‌که تأویل قرآن، برگشت معنا به حقیقت اصلی است و درک مراد خداوند است؛ بنابراین حضرت موسی (ع) از خضر (ع) تأویل احادیث را می‌طلبد و خضر او را به تأویل آنچه که صبر نداشت آگاه کرد (کهف: ۷۸).

– فهم، واقعه و حادثه است: به اعتقاد گادامر، فهم یا تجربه هرمنوتیکی، واقعه‌ای است که اتفاق می‌افتد (Gadamer, 2006, P. 299). او می‌گوید: «این اتفاق محصول فعالیت خود اشیاء است که با ما به گفت‌وگو می‌نشیند، نه آنکه محصول اعمال روشی است که فاعل شناسایی به کار می‌برد» (Gadamer, 2006: 465). پس فهم، چیزی ورای خواست انسان است و فرایندی کنترل‌شدنی و روشمند نیست؛ بلکه فهم به صورت آنی و اتفاقی حاصل می‌شود. این تعبیر از فهم، الهام گرفته از نظریه فهم هایدگر است که می‌گوید: «در جریان فهم،

تفسیر کند. علامه جعفری در مورد این موقعیت‌ها می‌گوید: «معمولاً هرکس در گذرگاه عمرش دیر یا زود در میان تارهایی که خود تنیده است محبوس می‌شود، چه بهتر که از درون آن‌ها عالم خارج را هم درک کند» (جعفری، ۱۳۵۹: ۶/۲۷۸). تمام تلاش اندیشمندان این است که در حد امکان خود را از این موقعیت‌ها رها کند تا به حقیقت نائل شود.

– فهم و گفت‌وگو: گادامر روش حاکم بر فهم را روش دیالکتیکی و مبتنی بر گفت‌وگوی می‌داند. او معتقد است که در مواجهه با متن، ما از متن سؤال می‌کنیم و در پی پاسخ هستیم و متن نیز از ما سؤال می‌کند و آن‌قدر این پرسش و پاسخ ادامه می‌یابد تا معنای متن برای مفسر پیدا شود. در این دیالوگ هیچ‌یک از طرفین منفعل و دیگری سخن‌گو و اثرگذار مطلق نیستند؛ بلکه در بازی دیالکتیکی طرفین سهم هستند (استیور، ۱۳۸۴: ۱۸۷). در این فرضیه، فهم حاصل تلاش و جدال متن و مخاطب است. متن، یک واقعیت مستقلی است که با مؤلف خود ارتباط ندارد. متن در مواجهه با مخاطب، ابتدا معنایی را به مخاطب القا می‌کند و مخاطب در مقابل آن، معنایی را که با توجه به پیش‌فرض‌های خود درک کرده است را به متن ارائه می‌دهد. در این گفت‌وگو، اراده مؤلف از ایجاد متن جایگاهی ندارد.

پرسش یکی از ابواب معرفت بشر است. سؤال، ابزار اشتیاق به تحصیل معرفت درباره یک مجهول است (جعفری، ۱۳۶۵: ۱۸/۲۲۳). انگیزه حقیقی سؤال‌کننده درک واقع است، نه تحمیل انتظارات خود به متن. سؤال مشترک همه مفسران در مواجهه با متن این است که، مؤلف از اثر خود چه مفهومی را اراده کرده است.

– نقش پیش‌داوری‌ها در شکل‌گیری فهم: وجود پیش‌داوری‌ها و نقش آن‌ها در فهمیدن متن، جایگاه مهمی در اندیشه گادامر دارد. او معتقد است که هر فهمی حاصل پیش‌داوری‌ها است. از نظر او فهم از مفسر آغاز می‌شود و مفسر با توجه به پیش‌داوری‌ها و پیش‌دانسته‌های خود، به تفسیر متن می‌پردازد. او می‌گوید: آن‌قدر که پیش

داوری‌هایمان در ساختن هستی ما سهمند، داوری‌هایمان سهم نیستند. همچنین مدعی است که تلاش برای رهایی از تصورات خودمان در امر تفسیر، نه تنها ناممکن، بلکه آشکارا بی‌معنا و نامعقول است. تفسیر کردن، دقیقاً به معنای وارد کردن پیش‌تصورات خویش در بازی است (Gadamer, 2006, P.278). گادامر بین پیش‌داوری‌های درست و نادرست قائل به تفکیک است و پیش‌داوری‌های نادرست را موجب سوء فهم می‌داند. او برای تشخیص پیش‌داوری‌های درست از نادرست، سعی کرده است که از فاصله زمانی استفاده کند. وی می‌گوید: «اغلب فاصله زمانی است که می‌تواند معضل نقد را در هرمنوتیک حل کند؛ یعنی این مسئله را که چگونه می‌توانیم پیش‌داوری‌های درست و مؤلف فهم را از پیش‌داوری‌های نادرست که موجب سوء فهم می‌شود، بازناسیم» (Gadamer, 2006, P.298). این سخن گادامر با نظریه او در مورد معیار فهم، در تناقض است. زیرا او با این سؤال روبه‌رو می‌شود که با متفی دانستن روش و منطق برای فرایند فهم و نبودن معیار برای داوری در مورد فهم‌های متفاوت، چگونه می‌توان پیش‌فرض‌های درست را از پیش‌فرض‌های نادرست تشخیص داد.

اثرپذیری فهم از پیش‌دانسته‌ها، موقعیت‌ها و انتظارات انسان انکارپذیر نیست. بلکه برخی از پیش‌فرض‌ها برای فهم ضروریند. عوامل شخصی مانند خیال و اندیشه، محفوظات، سرعت انتقال و همچنین عوامل ناخودآگاه مثل انگیزه‌ها، جهت‌گیری‌های فکری و احوال درونی در شکل‌گیری فهم انسان نقش بسزایی دارند. فهم در خلأ صورت نمی‌گیرد و انسان در فرایند فهم، منفعل محض نیست. علامه جعفری در مورد نقش انسان در فهم هستی، او را هم بازیگر و هم تماشاگر می‌داند و می‌گوید: «بازیگری انسان به این معناست که دریای معرفت هستی وقتی بخواهد به ظرف وجود ما وارد شود، از کانال‌هایی عبور می‌کند که آنجا به‌طور محسوس و نامحسوس دستکاری می‌شوند» (جعفری، ۱۳۷۹: ۱۸۰).

تاریخ اثرگذار است. در این فرایند، نقش پیش فرض‌ها و شرایط و موقعیت مفسر و تاریخ اثرگذار پررنگ‌تر است و از آنجایی که این دو مؤلفه، سیال هستند، نتیجه آن‌ها (یعنی فهم) سیال و پایان‌ناپذیر خواهد بود و این چیزی جز پذیرش شکاکیت، نسبت فهم، پلورالیسم معرفتی و توجیه قرائت‌های مختلف برای متن نیست.

گذشت زمان و حرکت کاروان بشری به سوی آینده، در تعالی معرفتی و توسعه علمی انسان نقش بسزایی دارد. نوع گرای و تلاش برای درک بهتر از هستی، ذاتی انسان است. یافته‌های تاریخی زمینه دستیابی به معلومات جدید را فراهم می‌کند. پرسش‌ها و انتظارات جدید انسان، گویای این حقیقت است که فهم انسان مقهور سنت نیست؛ بلکه انسان در صدد اصلاح و تکامل گذشته خود است.

- ترکیب افق‌ها: گادامر فهم را حاصل ترکیب و امتزاج افق‌ها می‌داند و می‌گوید: «فهمیدن، بیشتر ترکیب این افق‌ها (افق مفسر و متن و اثر) است که خودشان ایجاد می‌کنند» (Gadamer, 2006, P.305). از نظر گادامر، افق عبارت است از نگرشی که هر چیز را در پرتو آن می‌بیند (Gadamer, 2006, P.278)، که از آن به موقعیت هرمنوتیکی تعبیر می‌شود. امتزاج افق یعنی اینکه، فهم حاصل ترکیب افق معنایی مفسر با افق معنایی اثر است. به بیان دیگر، مفسر و اثر هیچ‌کدام منفعل محض نیستند؛ بلکه همچنان که افق معنایی مفسر در شکل‌گیری فهم مؤثر است، نقش اثر یا متن نیز در فهم مؤثر است. او نقش و اراده پدیدآورنده متن را در واقعه فهم دخیل نمی‌داند، و می‌گوید: «معنای متن نه گاهی اوقات، بلکه همیشه از نویسنده خود فراتر می‌رود» (Gadamer, 2006, P.296). لازمه این نظریه، نادیده گرفتن نقش مؤلف و تنزل دادن شأن او در حد یکی از مفسران متن است.

به‌طور کلی هرمنوتیک فلسفی مبتنی بر چند اصل است:
- فهم، یک حادثه است؛ نه یک فرآیند پیش‌بینی‌شده.
- سنت و پیش فرض‌های مفسر، مقوم فهم متن هستند.

هایدگر و گادامر تأثیر پیش فرض‌ها در فهم را مطلق و کنترل‌ناپذیر می‌داند؛ درحالی که انسان مطلقاً اسیر پیش فرض‌های خود نیست و توان کنترل و نقد آن‌ها را دارد. علامه جعفری در مورد دستیابی به واقعیت عینی می‌گوید: «هرچند ما در درک حقایق هم بازیگر و هم تماشاگریم، یعنی گاه واقعیات را مطابق خواسته و ذهنیت خود ادراک می‌کنیم؛ اما برخی حقایق به گونه‌ای هستند که از بازیگری ما می‌کاهند و بازیگری انسان موجب انکار آن‌ها نمی‌شود» (جعفری، ۱۳۹۰: ۱۸۰). بنابراین پیش فرض‌ها نقش مطلق و اجتناب‌ناپذیر ندارند؛ بلکه انسان قادر است آن‌ها را مدیریت کند و به نقد آن‌ها پردازد و آن‌ها را باطل کند. همه تلاش بشر برای این است که معارف خود را نقد کند، تا آن‌ها را استحکام بخشد.

- تاریخ‌مندی فهم: از نظر گادامر، فهم واقعه‌ای است که در همه اشکال آن از تاریخ اثر می‌پذیرد. در طول تاریخ متن، دیگران نیز دغدغه فهم آن را داشته‌اند؛ حاصل فهم آن‌ها از متن، تاریخ متن را می‌سازد که در فهم بعدی آن مؤثر است؛ بنابراین فهم مراد صاحب متن به هیچ‌وجه در دسترس نیست و فهم تنها ناشی از ذهن مفسر نیست؛ بلکه بیشتر متأثر از جنبه تاریخی خود اثر است. گادامر در مورد تأثیر فاصله زمانی بر فهم متن معتقد است که، سیر فهم در تاریخ شکل می‌گیرد و این فرآیندی بی‌پایان است و هیچ متنی فهم نهایی ندارد. او می‌گوید: «فاصله زمانی چیزی است که اجازه می‌دهد معنای حقیقی موضوع به طور کامل ظاهر شود؛ اما جستجو و اکتشاف معنای حقیقی یک متن یا اثر هنری هرگز به پایان نمی‌رسد. در واقع کشف معنای متن، فرآیندی بی‌پایان است» (Gadamer, 2006, P.298). وی می‌گوید: «اعتقاد من این است که عنصر تاریخ اثرگذار، کل فهم از سنت را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ حتی اگر روش شناسی علوم تاریخی مدرن را هم بپذیریم» (Gadamer, 2006, P. xxx). بنا بر این اصل، تاریخ مؤلفه دیگری برای فهم است؛ بنابراین فهم، حاصل متن، پیش‌دانسته‌های مفسر و

۴- مبانی فهم قرآن

تعارض بین هرمنوتیک فلسفی با مبانی فهم قرآن، ناشی از زیرساخت‌ها و مبانی فکری آن‌ها در زمینه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، متن‌شناسی و زبان‌شناسی است. مبانی فهم قرآن عبارتند از:

الف: مبانی هستی‌شناسی: ۱- نگاه رئالیستی به هستی و پذیرش واقعیات موجود: در قرآن واقعیت‌داشتن هستی و نفی سفسطه از بدیهیات انگاشته شده است و از آن به حقّ تعبیر شده است: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» (ابراهیم: ۱۹). «آیا نمی‌دانی که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید». در کلام معصومان نیز حق به معنای واقعیت‌داشتن به کار رفته است: «أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ» (صدوق، ۱۳۶۲: ج ۶۶/۱). «بهشت و جهنم وجود دارد».

۲- اعتقاد به عالم غیب و جهان ماورای ماده: ایمان به غیب از مبانی اساسی معرفت دینی است. از منظر قرآن بخش اعظم هستی غیر مادی است و امکان شناخت آن با حواس ظاهری وجود ندارد. قرآن از این بخش از هستی به غیب تعبیر می‌کند و ایمان به آن را شرط هدایت و رستگاری می‌داند: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ...أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (البقره: ۵-۱). «کسانی که به غیب ایمان دارند، هدایت‌شده و رستگارند».

۳- خدامحوری: نگاه توحیدی به جهان و استناد همه پدیده‌ها به حقیقت یگانه که جامع همه کمالات هستی است، اساس معارف قرآن است. این اصول از طریق برهان‌های عقلی اثبات می‌شود. در فرهنگ قرآن، قوام هستی به خدا است و همه شؤونات آن اعم از: ایجاد، مالکیت، ولایت، اداره و تدبیر، سرانجام و غایت به خدا تعلق دارد: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (النور: ۴۲) «فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از خداست؛ و بازگشت همه به سوی اوست».

ب: مبانی معرفت‌شناسی: قرآن تنها شناخت مبتنی بر علم را معتبر می‌داند و انسان را از پیروی وهم، شک و

فهم، حاصل گفت‌وگو و جدال مفسر و متن است. فهم، هویتی کاربردی دارد و تابع انتظارات مفسر است.

فهم یک متن، جریانی سیال و تاریخ‌مند و پایان‌ناپذیر است.

مؤلف و قصد او نقشی در فهم متن ندارد؛ بلکه فهم، حاصل امتزاج افق مفسر و متن است.

در جهان اسلام نیز کسانی هستند که از اصول هرمنوتیک فلسفی الهام گرفته‌اند و معارف دینی و مفاهیم آیات قرآن را متناسب با این اصول تأویل می‌کنند. مطرح‌شدن بحث قرائت‌های مختلف از اسلام و درست دانستن همه آن‌ها در دهه اخیر، نتیجه تأثیر هرمنوتیک فلسفی در جهان اسلام است. عبدالکریم سروش در توجیه قرائت‌های دینی می‌گوید: «تاریخ شریعت همواره با چندگونه درک از شریعت، عجین بوده است و این درک‌ها مادامی که مضبوط و روشمند باشند، همه پسندیده و پذیرفته شده‌اند. درک، واحدی نه ممکن است و نه مطلوب. سخن این است که از داشتن آن انتظارات و از تأثیراتشان در فهم دین‌گریزی نیست. فهم و گزینش از شریعت، متناسب و موزون با سؤال‌های عصر آن‌ها بوده است و آن فهم و گزینش، اینک برای خود ما حادثه‌ای تاریخی است» (سروش، ۱۳۸۶: ۲۶۲-۳۰۵). محمد مجتهد شبستری در نفی یقین می‌گوید: «رفتن به دنبال یقین آن‌طور که گذشتگان عمل می‌کردند، بی‌نتیجه شده و در همه زمینه‌ها جزمیت‌نداشتن بر تفکر بشر چیره شده است» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

بر اصول هرمنوتیک فلسفی نتایجی مترتب است که شالوده علوم، فلسفه، حقوق، مذهب و غیره را در ابهام فرو می‌برند و هر متنی از جمله متون مقدس را که محور تفکر دینی هستند و حیثیت و حیانی، هدایتگری و مسئولیت‌سازی دارند را به چالش می‌کشند و اعتبار آن‌ها را زیر سؤال می‌برند.

دارای معانی نفس‌الامری و مستقل از مفسر و شرایط او هستند. فاصله زمانی تأثیری در تغییر حقایق آن ندارد. برای فهم آن، قواعد و منطق خاصی لازم است که مهم‌ترین آن‌ها قواعد حاکم بر محاورات عقلاست. هرگونه تفسیری از آن معتبر نیست؛ بلکه تنها تفسیری معتبر خواهد بود که مطابق اصول و قواعد عقلایی حاکم بر محاورات و مبتنی بر منطق قرآن و به صورت روشمند دنبال شود؛ بنابراین نسبت فهم و پلورالیسم معرفتی، در منطق قرآن جایگاهی ندارد.

۵- برونداد هرمنوتیک فلسفی و تعارض آن با مبانی فهم قرآن:

۱- براساس دیدگاه مفسر محور هرمنوتیک فلسفی، مجالی برای اعتقاد استوار و باور یقینی باقی نمی‌ماند. بر مبنای این دیدگاه، معرفت هر شخص از هر متنی از جمله متون دینی، برداشتی شخصی و در معرض تغییر دائمی است و راهی برای کشف واقع و درک حقیقت وجود ندارد. انسان همیشه به درک و فهم خود، به دیده تردید نگاه می‌کند. این حیرت و شک ابدی که بر افکار او حاکم است، باورهایش را متزلزل می‌کند و التزام او به آموزه‌ها و احکام شریعت را مختل می‌سازد. هرمنوتیک فلسفی، انسان را از لذت یقین محروم می‌سازد. لازمه هرمنوتیک فلسفی انکار یقین است؛ درحالی که مهم‌ترین مبنای فهم قرآن، اعتقاد استوار و یقین به معارف آن و باور قطعی به حق بودن و واقع‌نمابودن آیات آن است. قرآن غایت عبودیت را که مقصد اعلا نزل قرآن و فلسفه آفرینش است، رسیدن به یقین بیان می‌کند: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (الحجر: ۹۹) «پروردگارت را عبادت کن تا به یقین برسی». پذیرش هرمنوتیک فلسفی، اعتقاد یقینی که از مبانی محوری فهم قرآن است، نفی می‌کند؛ بنابراین کسانی که میل به مبانی هرمنوتیک فلسفی پیدا کردند، جزمیت و اعتقاد یقینی به معارف دینی را انکار می‌کنند و می‌گویند: «در فضای فکری جدید، جازمیت فلسفی و

ظن نهی می‌کند. منابع معرفتی قرآن عبارتند از: حس و تجربه، عقل و دل «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الاسراء: ۳۶) «از آنچه بر آن علم نداری پیروی نکن؛ زیرا از جهت چشم و گوش و دل مسئول هستی». قرآن انسان‌ها را به بهره‌گیری از این منابع ترغیب می‌کند. برهان‌های عقلی و دریافت‌های وجدانی اعتبار این منابع را اثبات می‌کنند.

ج: مبانی متن‌شناسی: قرآن کلام خداست و از ناحیه خدای حکیم و دانا، جهت ساماندهی زندگی فردی و اجتماعی و تأمین سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها فرستاده شده است و حیثیت واقع‌گویی و هدایتگری دارد. متن آن، ابزار بیان پیام الهی است و مخاطب آن، به دنبال درک مراد خداوندی است. بنابراین، قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَلِّغَ قَوْمَهُ لِيُتَيَّنَ لَهُمْ» (ابراهیم: ۴) «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا احکام الهی را برایشان بیان کند». تحلیل ذیل آیه (لیتین لهم) بر واقع‌گرایی، معرفت‌بخشی، وجود معنای ثابت و عینی برای آیات قرآن، دلالت می‌کند.

د: مبانی زبان‌شناسی: مبانی زبان‌شناسی قرآن در پی گفتمان عقلایی است. فرایند فهم آن بر برهان، موعظه و جدال احسن که معرفت آفرین هستند، استوار است: «أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (النحل: ۱۲۵) «مردم را با برهان و نصیحت نیکو به راه پروردگارت بخوان و با آن‌ها به بهترین وجه جدال کن». قرآن زبانی معرفت‌بخش و به دور از ابهام دارد. امام باقر(ع) در این باره می‌فرماید: «فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و اهلك» (مجلسی، ۱۴۲۹: ج ۹۰/۸۹) «هرکس گمان کند کتاب خدا مبهم است، هم خود هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده است».

بنا بر این اصول، قرآن متنی مؤلف‌محور و دارای معنای عینی و واقعی است. مفسر قرآن به دنبال مراد جدی خداوند است. معارف آن ثابت و تغییرناپذیرند. حقایق آن تابع شرایط و پیش‌فرض‌های ذهنی مؤلف نیستند؛ بلکه

علمی از دست رفته است و رفتن به دنبال یقین، به آن صورت که گذشتگان عمل می‌کردند، بی‌نتیجه شده و در همه زمینه‌ها، جزمیت‌نداشتن بر تفکر بشر چیره شده است» (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

۲- نادیده گرفتن مراد مؤلف متن: از جمله نتایج هرمنوتیک فلسفی، تکیه بر متن و مفسر است. بر این اساس، صاحب متن و اراده او از خلق اثرش، تأثیری در فهم متن ندارد. توجه به اراده خالق متن، ممکن است در بعضی موارد ضروری نباشد؛ اما در پاره‌ای از موارد، بازسازی ذهنیت متکلم و فهم مقصود او، نقش حیاتی در فهم متن دارد؛ مثلاً در عقود، معاملات و مسائل حقوقی نمی‌توان متن را بدون توجه به قصد و مراد صاحب آن فهمید. نادیده گرفتن اراده الهی در فهم قرآن با اهداف آن سازگار نیست. تمام اعتبار قرآن به این است که کلام خداست. مخاطب و مفسر قرآن به دنبال کشف اراده خداوند است و برداشت شخصی او اعتباری ندارد و از آن منع شده است. خداوند در حدیثی قدسی می‌فرماید: «ما آمن بی من فسر برأیه کلامی» (مجلس، ۱۴۲۹: ج ۱/۷۰: ۸۹). «به من ایمان ندارد کسی که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند». علمای اسلام هدف اصلی تفسیر را درک اراده الهی می‌دانند. زرقانی از علمای علوم قرآنی در تعریف تفسیر می‌گوید: «تفسیر در اصطلاح، علمی است که در آن از قرآن کریم، از حیث دلالت آن بر مراد خداوند، به قدر توان بحث می‌شود» (زرقانی، ۱۴۰۸: ج ۳/۱: ۳). طبرسی از مفسران شیعه، اعتبار تفسیر را در کشف مراد خداوند می‌داند و می‌گوید: «علم تفسیر ارزشمندترین علوم است؛ زیرا موجب فهم مراد خداوند از کتابش می‌شود» (طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۶۲/۱: ۶۲). تدوین علوم مختلف در جهان اسلام، مانند: علوم قرآنی، تفسیر، فقه، اصول فقه، قرائت، اعراب القرآن و علم الحدیث و علوم مربوط به آن، همه در راستای دستیابی به مراد شارع مقدس است. درحالی‌که براساس مبانی هرمنوتیک فلسفی، مؤلف نقشی در فهم متن ندارد و معنا، حاصل پیش‌فرض‌ها و موقعیت

هرمنوتیکی مفسر است؛ بنابراین از این حیث نیز بین دو دیدگاه تقابل جدی وجود دارد.

۳- براساس مبانی هرمنوتیک فلسفی، فهم حاصل گفت‌وگوی متن و مفسر است و حیثیتی تاریخی و عصری دارد که مدام در تحولی پایان‌ناپذیر است. هیچ معنای ثابت و عینی برای متن وجود ندارد تا برداشت‌های مختلف با آن سنجیده شود؛ بنابراین راهی برای نقد هیچ گفتار یا متنی باقی نمی‌ماند. با منتفی دانستن نقد، راهی برای تمییز حق و باطل وجود نخواهد داشت و داوری بین برداشت‌های مختلف از متن واحد، غیرممکن خواهد بود. درحالی‌که فلسفه وجودی قرآن تبیین حق و باطل است. واژه حق به معنی امر ثابت و مطابق با واقع است (راغب، ۱۴۲۵: ۱۴۰). که وجوه و کاربردهای مختلفی دارد. حق، یکی از نام‌های خداست؛ چون او ثابت و فناپذیر است. کلمه حق بر مخلوقات نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا مقتضای حکمت الهی هستند. قرآن نیز توصیف به حق شده است؛ چون معارفش مطابق با واقع است. قرآن مبنایش بر حق است؛ هم خود را حق می‌داند و هم معارفش را حق معرفی می‌کند: «ویرید الله ان یحق الحق بکلماته» (الانفال: ۷) «خداوند اراده کرده است که با کلماتش حق را محقق سازد». قرآن خود را فرقان، یعنی میزانی برای تشخیص حق و باطل معرفی می‌کند. «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده» (الفرقان: ۱) «با برکت است کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد». حق و فرقان بودن قرآن اقتضا می‌کند که آیات آن دارای مفهوم و مدلول خاصی باشند و مفسر باید تلاش کند، مفاهیم اراده‌شده آیات را به دست آورد. او مجاز نیست هر برداشتی را با هر پیش‌فرضی بر قرآن تحمیل کند. در اسلام همه اشکال تفسیر به رأی مردود است؛ حتی اگر نتیجه آن درست باشد. از امام حسن (ع) نقل شده است که فرمودند: «من قال فی القرآن برایه فاصاب فقد اخطأ» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۷۹/۱: ۷۹) «کسی که درباره قرآن به رأی خود سخن بگوید، اگر به حق هم برسد خطاکار است». از طرفی اگر مفسر در پی دستیابی به

آیات قرآن بیاندهند: «کتاباً أنزلناه إليك مبارکاً لئیدبروا آیاتِهِ» (ص: ۲۹). کتاب مبارکی است که به سوی تو فرستادیم تا مردم در آن اندیشه کنند. استدلال‌های قرآنی مبتنی بر برهان عقلی است و براهین عقلی ثابت و تغییرناپذیرند و موجب جزم و یقین می‌شوند. ثبات مدلول آیات قرآن به معنای اعتلا نداشتن معرفت انسان نسبت به آیات نیست؛ بلکه به میزان تعالی نفس و گذر از مراتب آن، معرفت انسان نسبت به قرآن عمیق‌تر می‌شود و حقایق بیشتری از بطن قرآن برایش کشف می‌شود. امام‌علی (ع) می‌فرماید: «القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق» (شعیری، ۱۴۰۵: ۴۱) «قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرف است». علمای معرفت‌شناسی معتقدند، علم چون از سنخ وجود است و حقیقت وجود مشکک است، حتی در مراحل تجرّدی آن، دارای شدت و ضعف است (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۴۵۶)؛ یعنی اندیشه آدمی تکامل‌پذیر است؛ ولی تکامل‌پذیری علم به معنی نداشتن امکان فهم ثابت از حقایق نیست.

۶- نادیده گرفتن مؤلف و تنزل موقعیت او در حدّ یکی از مفسّرین متن و اعتباربخشی زیاد به مفسّر و متن، راه را برای هرگونه تفسیر به رأی و مغالطه‌کاری باز می‌کند. معتبربودن هر تفسیری از متون حقوقی و آموزه‌های دینی نه تنها به عدالت مدنظر دستگاه قضایی و هدایت و سعادت‌ی که هدف نبوت است، نمی‌انجامد، بلکه زمینه‌ساز ظلم و گمراهی در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌شود. یکی از شروط تفسیر قرآن، اجتناب مفسّر از دخالت دادن پیش‌دانسته‌ها، علایق و خواسته‌های خود در امر تفسیر است (سبحانی، ۱۳۸۴: ۴۵). اساس دین بر محوریت اراده خداوند متعال استوار است. هر برداشتی از وحی، هدایت و سعادت مخاطب را تضمین نمی‌کند؛ بلکه برداشت‌های نادرست موجب گمراهی می‌شود. قرآن علت بدبختی اهل کتاب را تفسیر نادرست وحی بیان می‌کند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (المائده: ۱۳) «کلام خدا را از جای خود تغییر می‌دادند

مراد شارع باشد و خطا کند، به او پاداش داده می‌شود. پیامبر(ص) می‌فرماید: «للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد» (موسوی، ۱۳۱۶: ۱۲۲). در تلاش برای فهم دین، اگر کسی به نتیجه درست برسد، دو پاداش دارد و اگر خطا کند، یک پاداش دارد؛ در نتیجه، این اصل هرمنوتیک نیز با مبانی فهم قرآن در تناقض است.

۴- نظریه هرمنوتیک فلسفی، بازسازی و به‌روزکردن اندیشه سفسطائی پنج قرن قبل از میلاد است. سفسطائیان دسترسی به واقعیت را انکار می‌کردند. پیرهون (۲۷۰-۳۶۰ ق.م) با انکار شناخت واقعی انسان، مدعی بود که انسان‌ها باید با ادعاهای یقینی و جزمیت خود وداع کنند (فروغی، ۱۳۶۷: ۵۳). با پذیرفتن تاریخ مندی فهم انسان و سیال و بی‌پایان بودن فرایند فهم، هیچ حقیقت ثابتی درک نخواهد شد و هر فهمی در معرض دگرگونی دائمی خواهد بود؛ درحالی‌که فهم قرآن و دین مبتنی بر پذیرفتن حقایق ثابت خارجی، مثل وجود خدا، عالم غیب، جهان آخرت، وحی و رسالت و حق بودن قرآن و ... است. تشکیک در هر یک از آن‌ها مخالف با روح دین‌داری و معارف وحیانی است.

۵- نتیجه دیگری که معطوف به هرمنوتیک فلسفی است، نداشتن امکان فهم ثابت و مطابق با واقع است. تکیه بر پیش‌فرض‌ها، نگاه عصری به فهم و سیال دانستن فهم آدمی، موجب می‌شود که راه فهم به واقع و حقایق عینی خارجی بسته شود؛ درحالی‌که یکی از مهم‌ترین مبانی مراجعه و فهم قرآن، امکان فهم عینی حقایق است. بنای اولیه شارع در قرآن، بیان گزاره‌های واقع‌نماست و از طریق امور حقیقی محسوس، حقایق غیبی را تبیین می‌کند: «سنرّیهم آياتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق» (فصلت: ۵۳) «به زودی نشانه‌هایمان را در آفاق و در جان‌هایشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار شود که او(خدا) حق است». انسان نیز به‌عنوان مخاطب قرآن، ظرفیت لازم برای دستیابی به حقایق قرآن را دارد. و خداوند براساس این ظرفیت او را موظف می‌کند که در

(تحریف می کردند) و بهره‌ای که به آن یادآوری شده بود را از دست دادند». بنابراین مفسر محوری با منطق فهم قرآن سازگار نیست. لازمه پذیرش آن، نفی مبانی معرفت‌شناسی قرآن و توجیه تفسیر به رأی است.

۷- از نتایج دیگر هرمنوتیک فلسفی، نبود معیار برای تشخیص فهم درست از فهم نادرست است. با قبول حادثه‌بودن فهم و سیال‌بودن آن و بنای آن بر پیش‌فرض‌ها و نرسیدن به فهم ثابت، هیچ معیار و ملاکی برای تشخیص حق و باطل وجود نخواهد داشت. پیروان هرمنوتیک فلسفی چاره‌ای جز پذیرش همه برداشت‌ها از متن واحد، ولو متناقض را ندارند. این موضوع با قرآن و متون دینی اسلام که مدعی حق‌گرایی و بیان واقع هستند، در تعارض کامل است. همه فرق اسلامی اصول و روش را برای فهم قرآن، امری ضروری می‌دانند.

۸- اعتبار قرائت‌های مختلف و پلورالیسم معرفتی، از دیگر نتایج این مکتب فکری است. تاریخ‌مندی فهم و پایان‌ناپذیری آن، مشروعیت برداشت مفسر از متن و تأثیرپذیری فهم از پیش‌فرض‌های مفسر، موجب می‌شود که از یک متن نتوان دو تفسیر مشابه ارائه داد. نبودن ملاک برای قضاوت و داوری بین تفاسیر ارائه‌شده از متن واحد، راه را برای برتری تفسیری بر تفاسیر دیگر می‌بندد؛ بنابراین باید پذیرفت که همه تفاسیر از یک متن، معتبر است. گادامر در مورد داوری بین فهم‌های متفاوت و رسیدن به فهم برتر می‌گوید: «کافی است بگوییم ما به طریقی می‌فهمیم؛ البته اگر اساساً چیزی بفهمیم» (Gadamer, 2006, P.296). امروزه پیروان پلورالیسم دینی بر همین اعتقاد هستند که همه ادیان و همه برداشت‌های دینی، مذاهب و مکتب‌های اعتقادی معتبرند. این تفکر در بین بعضی اندیشمندان اسلامی نیز وجود دارد. مجتهد شبستری می‌گوید: «مسئله این است که در حال حاضر واقعاً اثبات قطعی حقانیت یا بطلان دینی غیرممکن شده است. مباحث فلسفی نشان می‌دهد، ما با ادیان متعدّد و متفاوتی مواجه هستیم که هر کدام دلایلی

برای حقانیت خود ارائه می‌کنند و این دلایل را به‌آسانی و روشنی نمی‌توان نقض نهایی یا ابرام نهایی کرد» (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ۸۳)؛ در حالی که از اصول و مبانی دین اسلام، نفی پلورالیسم دینی و تکثرگرایی اعتقادی است. قرآن به روشنی اعلام می‌کند: «مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (آل عمران: ۸۵) «هرکس دینی غیر اسلام برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود». قرآن همه ادیان را هم‌زمان معتبر نمی‌داند. آیاتی که بر حقانیت ادیان گذشته دلالت دارند، ناظر بر ظرف زمانی آن‌ها است. اگر همه ادیان معتبر باشند، دعوت قرآن از اهل کتاب برای پذیرش اسلام، لغو خواهد شد. وجود مذاهب مختلف در اسلام نیز، دلیل بر پلورالیسم دینی نیست؛ زیرا هیچ‌یک از مذاهب اسلامی، قائل به معتبربودن همه قرائت‌ها از دین نیستند؛ بلکه هر کدام قرائت خود را درست و سایر قرائت‌ها را ناقص می‌دانند. علمای شیعه قائل به تخطئه هستند؛ یعنی هر فتوایی را حق و مطابق با واقع نمی‌دانند، گرچه برداشت‌های مختلف را در حق صاحبانشان از باب معذوریت و منجزیت (امثال امر) حجت می‌دانند. در مورد قرآن نیز چون وجوه مختلفی دارد، ممکن است هر مفسری به یکی از وجوه علمی، عرفانی، فلسفی و... آن پردازد و این امر موجب تفاوت تفاسیر می‌شود. این اختلاف نظرها مربوط به استفاده مفسران از ظاهر و باطن قرآن است. زیرا قرآن کتابی جامع و جاودانه است و لازمه آن تکامل تشکیکی (کثرت کیفی) است.

۹- نتیجه دیگری که هرمنوتیک فلسفی به دنبال دارد، نسبت‌گرایی است. نسبت‌گرایی معرفتی، یعنی نداشتن چارچوب ثابت و عینی و روشمند برای فهم. تحلیل هرمنوتیک فلسفی از فهم، در واقع توجیه نسبت فهم است. لازمه هر یک از اصول هرمنوتیک فلسفی در مورد مقوله فهم، قبول نسبت است. تأثیرگذاری افق معنایی مفسر در تفسیر متن، کاربردی بودن فهم، وابسته بودن فهم به شرایط تاریخی و پایان‌ناپذیری جریان سیال فهم، نشان می‌دهد که فهم از هر متنی همواره امری نسبی است؛

نداشتند و در مقام توجیه دین مطابق با شبهات وارده برآمدند تاجایی که متکلم و کشیش مسیحی معاصر، جان هیگ (J.Hick) در مورد اعتبار مسیحیت می‌گوید: «وقتی من با فرد مؤمن یهودی، مسلمان، هندو و بودایی برخورد می‌کنم... نمی‌توانم به صورت واقع‌گرایانه تجربه مسیحی خود را از الوهیت اصیل و معتبر و از آن‌ها را غیر واقعی و فاقد اعتبار بدانم» (خسرو پناه، ۱۳۸۴: ۱۲۸/۳۷). این عوامل یعنی اندیشه‌های ماتریالیستی و محتوای عقل‌ستیز متون مقدس، موجب شد که فویر باخ (L.A. Feuerbach) بیان کند: «ذات راستین مسیحیت، دیگر نه خدای متجسد به عنوان انسان، بلکه انسان به معنای اخص کلمه است» (لوویت، ۱۳۸۷: ۴۳۰).

در جهان اسلام به خاطر ماهیت واقع‌گرایانه، عقل‌مدارانه و برهانی بودن آموزه‌های دینی، خصوصاً منبع مقدس آن (قرآن) و همچنین براساس فضای حاکم بر فلسفه و کلام اسلامی، جایگاهی برای طرح شبهات کلام جدید وجود ندارد. متن قرآن، وحی تحریف‌نشده الهی است و منطق آن بر برهان و جدل احسن و استدلال عقلی استوار است. هیچ‌گونه ادعا و آموزه غیر مبرهنی را ارائه نمی‌دهد. فلسفه اسلامی چه در بُعد هستی‌شناسی و چه در بُعد معرفت‌شناسی مبتنی بر واقع‌گرایی است و هرگونه ذهن‌گرایی و به دنبال آن نسبیت معرفتی را نفی می‌کند و با توسعه هستی به ماوراء ماده و متافیزیک از تأویل‌های پوزیتیویسمی و ماده‌انگاری بی‌نیاز است؛ بنابراین تعمیم شبهات مطرح‌شده درباره ادیان دیگر و کتب مقدس آن‌ها به آیین اسلام، خلاف واقع و ظلم بزرگی است و همچنین انفعال در مقابل این شبهات و توجیه دین در راستای آن‌ها خلاف عقل و شرع است.

نتیجه

در همه ادیان توحیدی، وحی الهی مهم‌ترین منبع معرفتی است که دربردارنده معارف، اوامر و نواهی حکیمانه خداوند است. لازمه تحقق اهداف انبیا در هر دوره‌ای فهم

درحالی‌که ماهیت ادیان ابراهیمی خصوصاً اسلام بر عینی‌گرایی و دستیابی به معرفت قطعی و ثابت درمورد حقایق هستی و دینی استوار است و با نسبی‌گرایی در تعارض است. اصول و مبانی اسلام از اصالت و اعتبار قطعی و ثابت برخوردار است و رویکرد تعالیم قرآن، رویکردی عینی است. دانشمندان اسلامی معتقدند، قوام دین به ثبات و دوامی است که نتیجه یقین عقلی و یا شهود قلبی است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۸۷).

هرمنوتیک فلسفی در الهیات مسیحی بازتاب زیادی داشته است، رودلف بولتمان از متکلمین مسیحی با پذیرش هرمنوتیک فلسفی معتقد است: «تمام تفاسیر از جمله تفسیر کتاب مقدس با پیش‌فرض‌های فلسفی و نظری معین می‌شود. از نظر او علایق و انتظارات مفسر به پیوست پیش‌دانسته‌های او بر ماهیت و جهت‌گیری تفسیر حکم می‌راند» (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۷۵).

مسئله دست‌نیافتن به فهم عینی و حقیقی متون خصوصاً متون دینی، ناشی از عواملی است که خاستگاه آن‌ها حوزه معرفتی غرب است. سه چیز موجب متزلزل شدن بنیان عینیت‌گرایی در حوزه فلسفه و دین شد: ۱- فضای حاکم بر دین مسیحیت؛ ۲- تفاسیر غیر معرفت‌بخش متون دینی؛ مانند آیین قبالا (Qabala) در دین یهود که تفسیر رازگونه و عرفانی بر تورات است؛ ۳- سیر فلسفه و معرفت‌شناسی غرب که متأثر از نگاه ماتریالیستی به هستی است.

متون دینی تحریف‌شده عهدین (تورات و انجیل) و عملکرد اربابان کلیسا در مواجهه با نظرات جدید علمی که از جانب اندیشمندان دوره رنسانس مطرح شد و انقلابی که در حوزه علوم تجربی و فناوری ایجاد کرد، موجب شد با دیده تردید به دین نگاه شود و جایگاه آن را در حد یک نیاز شخصی برای انسان در کنار سایر نیازهای او تقلیل دادند؛ بنابراین در چنین فضایی کلام جدید پدید آمد و شبهاتی درباره دین مسیحیت و متون مقدس مطرح شد که متکلمین مسیحی جز انفعال در مقابل آن‌ها چاره‌ای

- ۶- جعفری، محمدتقی، (۱۳۵۹)، تفسیر نهج البلاغه، ج ۶، تهران: اسلامی.
- ۷- -----، (۱۳۶۵)، تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۸، تهران: اسلامی.
- ۸- -----، (۱۳۷۹)، مولوی و جهانی‌بینی‌ها، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- ۹- حسین‌زاده، محمد، (۱۳۸۹)، درآمدی بر معرفت‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی.
- ۱۰- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، کلام جدید، قم: پژوهش‌های فرهنگی حوزه.
- ۱۱- -----، (۱۳۸۴)، فرآیند ظهور و بسط پلورالیستی جان هیک، مجله قبسات، شماره ۳۷، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، ۱۲۱-۱۳۶.
- ۱۲- دیلمی، حسن، (۱۴۱۲ق)، ارشادالقلوب، قم: شریف رضی.
- ۱۳- راغب، حسین، (۱۴۲۵ق)، معجم مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۴- ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۳)، هرمنوتیک و منطق فهم دین، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- ۱۵- زرقانی، محمد، (۱۴۰۸ق)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دارالفکر.
- ۱۶- ساجدی، ابوالفضل، (۱۳۸۵)، زبان دین و قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ۱۷- سبحانی، جعفر، (۱۳۸۴)، المناهج التفسیریة، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
- ۱۸- سروش، عبدالکریم، (۱۳۸۶)، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران: انتشارات صراط.
- ۱۹- شعیری، تاج‌الدین، (۱۴۰۵ق)، جامع‌الآخبار، قم: رضی.
- ۲۰- صدوق، محمد، (۱۳۶۲)، الخصال، قم: جامعه مدرسین.

و عمل به آموزه‌های وحیانی بوده است. فلسفه بعثت ایجاب می‌کند که قرآن کلامی واقعی و درخور فهم برای مردم باشد. تشکیک در واقعی بودن آموزه‌های وحیانی و تردید در انتساب آن‌ها به خداوند، انگیزهٔ مراجعه به قرآن را از مخاطب سلب می‌کند. فهم قرآن، مبانی ویژه‌ای دارد که اهم آن‌ها عبارتند از: واقع‌گرایی، امکان فهم عینی، اصالت متافیزیک و عینیت حقایق ماورایی، لزوم روش و منطق برای فهم، مؤلف‌محوری، نفی نسبیّت و پلورالیسم معرفتی و...؛ نظریه هرمنوتیک فلسفی مبتنی بر اصولی است که لازمهٔ آن‌ها انکار فهم عینی، انکار روش و منطق فهم، پذیرش نسبیّت فهم، تکثرگرایی معرفتی، نفی معیار برای فهم و امکان‌نداشتن فهم نهایی و برتر و... است. این دو نگرش در تضاد کامل با یکدیگر هستند و امکان جمع بین آن‌ها وجود ندارد؛ زیرا مبانی فهم قرآن مبتنی بر کشف مراد خداوند و مؤلف‌محور است؛ درحالی‌که هرمنوتیک فلسفی برای مؤلف و ذهنیت او در فرایند فهم نقشی قائل نیست؛ بنابراین لازمهٔ پذیرش هر یک از این دو دیدگاه نفی دیگری است. آن‌هایی که مبانی هرمنوتیک فلسفی را پذیرفته‌اند، چاره‌ای جز انکار یا تأویل مبانی قرآن را ندارند.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- استیور، دان آر، (۱۳۸۴)، فلسفه زبان دین، ترجمهٔ ابوالفضل ساجدی، قم: نشر ادیان.
- ۳- بلاشر، یوزف، (۱۳۸۹)، گزیدهٔ هرمنوتیک معاصر، ترجمهٔ سعید جهانگیری، آبادان: پرسش.
- ۴- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۹)، قرآن در قرآن، قم: اسراء.
- ۵- -----، (۱۳۸۷)، معرفت‌شناسی در قرآن، قم: اسراء.

- ۲۸- -----، (۱۳۸۱)، هرمنوتیک کتاب و سنت، تهران: طرح نو.
- ۲۹- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۲۹)، بحارالانوار، بیروت: الامیره.
- ۳۰- موسوی زنجانی، محمد، (۱۳۱۶ق.)، التنفيذ لاحکام التقليد، تهران: الشیرازی.
- ۳۱- هایدگر، مارتین، (۱۳۸۶)، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- ۳۲- واعظی، احمد، (۱۳۸۶)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۲۱- طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق.)، تفسیرالمیزان، قم: انتشارات اسلامی.
- ۲۲- طبرسی، فضل ابن حسن، (۱۳۸۴)، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، تهران: ناصرخسرو.
- ۲۳- عرب صالحی، محمد، (۱۳۸۹)، فهم در دام تاریخی نگری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۲۴- علی تبار فیروزجایی، رمضان، (۱۳۹۰)، فهم دین، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۲۵- فروغی، محمدعلی، (۱۳۶۷)، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوا.
- ۲۶- لوویت، کارل، (۱۳۸۷)، از هگل تا نیچه، ترجمه حسن مرتضوی، مشهد، نیکا.
- ۲۷- مجتهد شبستری، محمد، (۱۳۷۹)، نقد قرائت رسمی از دین، تهران: طرح نو.

33- Gadamer, Hans – Georg. (2006). Truth and Method. translation revised by Donald G. Marshall. New York. Continuum book

Archive of SID